

یادداشتی دربارهٔ ارج‌نامه

محمد طاهری خسروشاهی
دانشگاه تبریز

گفت یا حادی أَنخ لي نأقتي
جاء اسعادي و طارت فأقتي
أبركي يا نأقتي طاب الامور
ان تبريزاً مُناخات الصدور
أسرحي يا نأقتي حول الرياض
ان تبريزاً لنا نعم المُفاض
سارباناً بار بگشا ز اشتران
شهر تبريز است و كوي گلستان
فر فردوسی است اين پاليز را
شعشعه عرشي است اين تبريز را
هر زماني فوج روح انگيز جان
از فراز عرش بر تبريزيان
(مثنوی/ ۶: ۳۱۱۰)

خود غریبی در جهان چون شمس نیست... اینک سال‌هاست که این گفتهٔ سوزناک مولانا جلال‌الدین دربارهٔ غربت همشهری جان‌من، ذهن و ضمیرم را سخت آشفته ساخته و مرا در میان اوراق پریشان آثاری که از سده‌های پیشین تا به امروز دربارهٔ او شیرازه بسته‌اند، سردرگم کرده است.

أَكُنْتَ صَاعِقَةً يَا حَيْبُ أَوْ نَارَا
فَمَا تَرَكْتَ لَنَا مَنْزِلًا وَلَا دَارَا
بِكَ الْفَخَارُ وَلَكِنْ بُهْتُ مَنْ سَكَّرَ
فَلَسْتُ أَفْهَمُ لِي مَفْخَرًا وَلَا عَارًا

(دیوان شمس - غزل ۲۱۸)

اینک نزدیک به هشتصد سال از غروب بیداری‌گوش حضرت خورشید می‌گذرد و در این سال‌ها گویا بر اثر همین غربت بوده است که زرق‌فروشان‌ی که به‌کلی از راه او بیگانه بودند، به نام او دکان‌ها آراستند و عَلم‌ها برافراشتند...

شیر پشمین از برای کد کنند بومسيلم را لقب احمد کنند

در هیاهوی این دکان‌آرایی‌ها و عَلم‌افرازی‌ها، حتی برخی از فحول فرهنگ و ادب این مرز و بوم نیز در شناخت «شمس تبریزی» راه به خطا بردند و او را «پیری امی و بیسواد» معرفی کردند. این نیز نشانی از آن غربت بود...

این سخن را ترجمه پهلوانی گفته آید در مقام دیگری

(مثنوی/۳: ۴۱۹۰)

در این میان چه کسی است که می‌تواند نقش بی‌بدیل فرزانه‌ای فروتن از خطه زرخیز تبریز در کشف دیگرباره خورشید را انکار نماید؛ دکتر محمدعلی موحد. کسی که دیگرباره، سایه خورشید را بر سر این شهر گسترانید.

اندرین شهر قحط خورشید است سایه شهریار بایستی

(دیوان کبیر/ غزل ۳۱۴۴)

اگرچه حضرت استادی در این راه فروتنی به کار می‌گیرد، لکن ناگفته پیداست که اگر تلاش‌ها و کوشش‌های خستگی‌ناپذیر ایشان در گشودن سر خُم شراب ربّانی سخنان شمس نبود، بی‌گمان سلسله پژوهش‌های امروزین در کشف معمای خورشید، این چنین موج‌انگیز نشده بود. البته این را نیز مدیون حضرت مولاناییم.

«این خمی بود از شراب ربّانی، سر به گل گرفته، هیچ‌کس را بر این وقوفی نه، ... این خُنْب به سبب مولانا سرباز شد. هرکه را این فایده رسد، سبب مولانا بوده باشد».

۱ - تو کیستی ای دوست؟! صاعقه‌ای یا آتش که خانه و زندگی برای من باقی نگذاشتی. تو مایه افتخاری؛ اما من از شدت مستی نه چنان هستم که عار از افتخار باز توام شناخت.

کسی چه می‌داند. شاید پیرمرد تبریزی آن روزگاران، نظری به حضرت استادی داشته است که سال‌ها پیش گفت:

چون گفتنی باشد و همه عالم از ریش من درآویزند که مگو، بگویم. و هرآینه اگرچه بعد هزار سال باشد، این سخن بدان کس برسد که من خواسته باشم. (مقالات: ۶۱۱).

گویا همین انس با خورشید است که جناب استاد موحد را - به‌ویژه در این اواخر - بسیار شبیه شمس تبریزی کرده است. سخنان و نوشته‌های استاد، سرشار از وجد و حال و شور و نشاط و لبریز از صفا و جاذبه‌ای خیره‌کننده است. احساس گرمی و روشنی در سخن ایشان موج می‌زند و بیانش را پر نشئه و تیده از تار و پود طنز و کنایه و تمثیل می‌نماید؛ پر از خیال‌های رنگین و اندیشه‌های بلند.

به‌راستی که با وجود این اوصاف، نوشتن دربارهٔ او سخت دشوار است. استاد موحد از طایفهٔ بزرگانی است که رندانه بر عالم و اسباب آن خنده می‌زند و در سخت‌کوشی و تیزهوشی از همان آبشخوری می‌نوشد که مفاخر خطئهٔ آذربایجان در طول سالیان دراز از آن نوشیده‌اند...

استاد با بیان گرم خویش، افکار شورانگیز شمس تبریزی را در قالب کلامی سرشار از احساسات عمیق و مسحورکننده می‌ریزد و داستان شمس و مولانا را که شگفت داستانی شکوهمند و رازآلود و پرمهابت است، بر ما واگویی می‌کند... شمسی که در افق حیات مولانا پیدا شد و با دم جادویی خویش واعظ شهر را به بازیچهٔ کودکان کوی بدل ساخت؛ واعظی که اینک افکار و اندیشه‌های متعالی او ولوله در هفت اقلیم افکنده است.



پس از انتشار سایهٔ سروسهی (یادنامه استاد فقید دکتر سیّدمنوچهر مرتضوی) این آرزو، همواره در دلم شعله می‌کشید که ای کاش حضرت ایشان، در زمان حیات پربرکت خود، برای تدوین و نشر آن اثر اجازت می‌فرمودند. ای بسا آرزو که خاک شده.

از جفای آن نگار ده‌دل‌ه	شرح این بگذارم و گیرم گله
از دو عالم، ناله و غم بآیدش	نالم ایرا ناله‌ها خوش آیدش
چون نیم در حلقهٔ مستان او	چون نالم تلخ از دستان او

چون ننالَم همچو شب بی‌روز او بی‌وصالِ روی روزافروز او
ناخوش او خوش بود در جان من جان فدایِ یار دل‌رنجان من

(مثنوی/ ۱: ۱۱۷۰)

شاید بر اساس همین دغدغه بود که نخستین جرقهٔ تدوین و انتشار اثر حاضر، در ذهن و ضمیر بانیان آن زده شد. ادای احترام در زمان حیات بزرگمردی که مقالات کتاب به پاس حرمت او و کوشش‌های خستگی‌ناپذیرش در نشر آثار متعلق به فرهنگ اسلام و احیای مآثر ملی ایران حلیهٔ تألیف پوشیده است. بر همین اساس، توان گفت حرکت مبارک تدوین یادنامه/ ارج‌نامه که در دانشگاه تبریز شکل گرفته است، کوششی است در معرفی ابعاد حیات علمی و اخلاقی دانشمندان خطهٔ زرخیز آذربایجان که در راه دفاع از منافع ملی و وحدت سرزمینی ایران و اعتلای فرهنگ ایرانی - اسلامی گام برداشته‌اند.



ارج‌نامهٔ استاد محمدعلی موحد، پس از مقدمه‌ای موجز از شرح حال استاد، با درج سال‌شمار زندگی و آثار ایشان آغاز می‌شود و سپس با گفت‌وگویی جدید با استاد دربارهٔ مولانا و شمس و چند موضوع دیگر ادامه می‌یابد.

«دربارهٔ استاد» عنوان بخشی از کتاب است که دوستان، همکاران و ارادتمندان دکتر موحد دربارهٔ سلوک اخلاقی و معنوی و پیرامون آثار ایشان نوشته‌اند. بخش بعدی نیز به شیوهٔ مرسوم جشن‌نامه‌ها و یادنامه‌ها، دربرگیرندهٔ آثار برخی از مفاخر و بزرگان فرهنگ و ادب ایران است که مقالات خود را از داخل و خارج کشور، به احترام استاد موحد، جهت انتشار در ارج‌نامهٔ ایشان، به دانشگاه تبریز اهدا کرده‌اند. نگاهی به فهرست مقالات مندرج در این بخش و نام مؤلفان، اهمیت و وزانت علمی این بخش از ارج‌نامه را نشان می‌دهد. در صفحات پایانی کتاب نیز، تصاویری از استاد موحد درج شده است.

شایسته ذکر است که به مناسبت برگزاری همایش نکوداشت استاد موحد، علاوه بر اثر حاضر، دو مجموعه دیگر تحت عنوان «شمع جادوی امید» (ویژه‌نامه همایش) و نیز کتابشناسی توصیفی آثار استاد موحد به طبع رسیده است.



دوستان بسیاری به اعتبار نام و حرمت استاد، در تدوین و گردآوری مقالات و مطالب این کتاب یاری‌گر اینجانب بودند. بدون آنکه نام عزیز را ذکر نمایم، از همهٔ ایشان سپاس گزارم؛ باید بگویم جلوه‌های سلیقه و هنر در این مجموعه،

همه از ایشان است و خطاها و بی‌انضباطی‌ها از من. چنان‌که این اثر را در چشم و دل محققان و دوستداران فرهنگ و ادب این سرزمین، قدر و وزنی باشد، با ادای احترام به ساحت متنوع حوزه‌های پژوهشی استاد موحد، آن را، به پاس یک عمر تلاش و کوشش خستگی‌ناپذیر ایشان در زدودن غبار تاریکی و گرد غربت از چهرهٔ خورشید، به آستانهٔ همشهری جانِ خویش، جناب شمس تبریزی اهدا می‌نمایم.

کردم خطر و بر سر کوی تو گذشتم
بسیار کند عاشق از این گونه خطرها...

